

تجلیات قدسی درخت

اثر: دکتر حمیرا زمرّدی

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۱۹۷ تا ۲۰۹)

چکیده:

در این مقاله درخت به عنوان نماد انسان و آرزوهای انسانی مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است. و گونه‌های مختلف قداست درخت با برخی از اساطیر و ادیان ملل، مانند اساطیر ایران، هند، یونان، ژاپن... و نیز برخی از ادیان مطابقت داده شده است و این موارد در بعضی از متون ادب فارسی هم چون شاهنامه فردوسی، کلیات خمسه نظامی و منطق الطیر عطار مورد بررسی قرار گرفته و نمایانده شده است که درخت در میان سمبل‌های ادبی ما از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

واژه‌های کلیدی: درخت، تجلیات قدسی درخت، صورت‌مثالی.

مقدمه:

تمثیل درخت

از دورترین ایام، تصویر مثالی درخت به مثابه آینه تمام‌نمای انسان و ژرف‌ترین خواست‌های اوست. این تصویر مثالی، زاینده انبوهی رمز است که در شاخه‌های بی‌شمار گسترش می‌یابند و در بستر اساطیر و دیانات و هنرها و ادبیات تمدن‌های گوناگون می‌ریزند. درخت از سویی انگاره نسب‌شناسی محسوب می‌شود و رمز بالندگی و رشد روان انسان است (دوبوکور، مرنیک، رمزهای زنده جان، ص ۸، ۲۵، ۲۶، ۲۷). تصویر مشهور شجره یشی (یسی) در اسطوره‌های تورات نمودگار این خویشاوندی نسبی است. «و نهالی از تنه یشی بر آمده شاخه‌ای از ریشه‌هایش قد خواهد کشید» (عهد عتیق، کتاب اشعیاء، باب یازدهم، آیه یک)

مدار حیاتی موجود میان نبات و انسان یعنی اینکه نژاد و نسلی از جنس نوعی گیاه باشد نوع انسان بالقوه به صورت جراثومه تخم و آب پشت در آن گیاه وجود داشته باشد و اسطوره نسب بردن نوع انسان به نبات از اینجا ناشی می‌شود (الیاده، میرچا، رساله در تاریخ ادیان، ص ۲۸۸). در ادبیات ما نیز این نسب‌شناسی با تمثیل درخت درآمیخته است:

«درخت برومند چون شد بلند	گر آید زگردون بر او برگزند
شود برگ پژمرده و بیخ سست	سرش سوی پستی گراید نخست
چو از جایگاه بگسلد پای خویش	به شاخ نوآیین دهد جای خویش
مر او را سپارد گل و برگ و باغ	بهاری به کردار روشن چراغ
اگر شاخ بد خیزد از بیخ نیک	تو با شاخ تندی میاغاز ریک
پدر چون به فرزند ماند جهان	کند آشکارا بر او برنهان
گر او بفکند فرّ و نام پدر	تو بیگانه خوانش مخوانش پسر»

(فردوسی، شاهنامه، ج ۲، ص ۷۶)

<p>منم بار آن خسروانی درخت» (همان، ج ۳، ص ۱۵۴)</p>	<p>«نخوانم زیبخ سیاووش درخت</p>
<p>منم بار آن خسروانی درخت» (همان، ج ۳، ص ۱۷۴)</p>	<p>«فرامرز گفت ای گو شوربخت</p>
<p>به بار آمد آن خسروانی درخت» (همان، ج ۴، ص ۲۵)</p>	<p>«نهادند بر کوهه پیل تخت</p>
<p>تویی بار آن خسروانی درخت» (همان، ص ۴۶)</p>	<p>«بدو گفت بهرام کای نیک بخت</p>
<p>که باغش کبست آمد و برگ خون بدو بُد مرا زندگانی و گنج کز او بار تریاک زهر آمدست (همان، ص ۲۲۱)</p>	<p>«بکشتم درختی به باغ اندرون زدیده همی آب دادم به رنج مرا زو همه رنج بهر آمدست</p>
<p>وز این تازی اسپانِ آراسته از این تاج و این خسروانی نشست وز این نام و این دانش و رأی ما زمان تا زمان آورد کاستی همه رنج ما باد باید شمرد درختی که تریکا او زهر ماست بیاویختیم از برش تاج و گنج به خاک اندر آمد سرِ مایه‌دار بداتن تا کجا باشد آرام ما نوآوردی و نو نگردد کهن خرد یافته وز هراسان بود</p>	<p>«از این کاخ آباد و این خواسته وز این بندگان سپهد برست وز این چهره و سرو بالای ما بدین آبداری و این راستی به ناکام باید به دشمن سپرد یکی تنگ تابوت از این بهر ماست بکشتم و دادیم آبش به رنج چو بر شد به خورشید و شد سایه‌دار بر این است فرجام و انجام ما به سیندخت مهرباب گفت این سخن سرای سپنجی بدین سان بود</p>

بدو گفت سیندخت این داستان به روی دگر بر نهد باستان
خرد یافته موبد نیک بخت به فرزند زد داستان درخت»
(همان، ج ۱، ص ۱۸۶، ۱۸۷)

فردوسی ظهور زردشت را با تمثیل درخت، نمایشی قدسی بخشیده است:
«چو یک چند سالان برآمد بر این درختی پدید آمد اندر زمین
در ایوان گشتاسب بر سوی کاخ درختی گشن بود بسیار شاخ
همه برگ وی پسند و بارش خرد کسی کاو خرد پرورد، کی مُرد؟
خجسته پی و نام او زردهُشت که آهرمن بدکنش را بکشت
به شاه کیان گفت پیغمبرم سوی تو خرد رهنمون آورم
زگوینده بپذیرد به دین اوی بیاموز از او راه و آیین اوی»
(همان، ج ۲، ص ۶۸)

در تاریخ ادیان، درخت نمودار عالم فرض شده است که عالم را تکرار، تلخیص و صورت رمزی تمثیل می‌کند (الباده، میرچا، همان، ص ۲۶۲). تشبیه عالم به درخت در ادبیات ما رواج دارد:

«جهان چیست؟ بگذر ز نیرنگ او رهایی به چنگ آور از چنگ او
درختی است شش پهلو و چار بیخ تنی چند را بسته بر چار میخ
یکایک ورق‌های ما زاین درخت به زیر اوفتد چون وزد باد سخت
مقیمی نبینی در این باغ کس تماشا کند هر یکی یک نفس
در او هر دمی نوبری می‌رسد یکی می‌رود، دیگری می‌رسد»
(نظامی، شرف نامه، ص ۸۹)

«گفت هست این عالم پر نام و ننگ هم چو نخلی بسته از صد گونه رنگ»
(عطار، منطق الطیر، ص ۲۰۷)

قابل ذکر است که در میان عناصر طبیعت، گذشته از خورشید و ماه که بیشتر

برای انسان مورد تمثیل قرار می‌گیرند، بیش از همه درخت، نمودار تمثیلی واقع شده است:

- «نیرزد همی زندگانش مرگ درختی که زهر آورد بار و برگ»
(فردوسی، ج ۱، ص ۲۴۸)
- «چو این کرده شد روز برگشت بخت بپژمرده برگ کیانی درخت»
(همان، ص ۱۳۳)
- «چرا کشت باید درختی به دست که بارش بود زهر و برگش کبست»
(همان، ج ۲، ص ۹۶)
- «تو از خون چندین سر نامدار زبهر فزونی درختی مکار
که بار و بلندیش نفرین بود نه آیین شاهان پیشین بود»
(همان، ج ۲، ص ۸۲)
- «درختی بر این برنشاند به دست کجا بار او زهر و بیخش کبست؟»
(همان، ج ۳، ص ۱۳۴)
- «بفرمود تا نامه پاسخ نوشت به بهمن یکی نامه باید نوشت
درختی بکشتیم به باغ بهشت بَرش سرخ یاقوت و زر آمدست
بماناد تا جاودان این درخت کز آن بارورتر فریدون نکشت
همه برگ او زیب و فر آمدست
تو را باد شادان دل و نیک بخت»
(همان، ص ۳۱۹)
- (همان، ص ۲۱۰)

الف) تجلیات قدسی درخت

درخت آفرینش، درخت کیهانی، درخت و جاندار پنداری
درخت، صورت مثالی زندگی و نمادِ تطوّر و نوشدگی است. رشد مداوم نباتات،

نشانه تجدید حیات ادواری و یادآور اسطوره بازگشت جاودانه به اصلی واحد است (دوبوکور، مونیک، همان، ص ۲۱). از این روست که در اساطیر آفرینش، از درختان مقدسی چون درخت آفرینش، شجره ممنوعه، درخت معرفت و... یاد می شود. در روایات زردشتی به درخت بسیار تخمه، در فراخکرد که سیمرغ بر آن آشیان دارد، اشاره شده (زادسپرم، گزیده های زادسپرم، فصل ۳، بند ۴۰). و هوم سپید یا درخت گوگرد، دور کننده پیری محسوب شده است (فرنیخ دادگی، بندهشن، ص ۶۵). در اساطیر بین النهرین، درخت زندگی که ترکیبی از رستنی های گوناگون است، مقدس شمرده می شود (دوبوکور، همان، ص ۱۳). و در اساطیر ژاپن، ساکاکای درخت مقدس است که شاخه هایی از آن در مراسم مذهبی آیین شینتو به کار می رود (پیگوت، ژولیت، اساطیر ژاپن، ص ۷۱). در کتاب آفرینش از (تورات) نیز درخت زندگی که در بهشت یا باغ عدن می روید، درخت معرفت نیک و بد نامیده شده است (عهد عتیق، برشیت، فصل دوم). هم چنین تورات اذعان می دارد که آدم و حوا به اغوای مار و به رغم نهی پروردگار از درخت زندگی روی تافته و ازم یوه های درخت دوسوگرای معرفت خیر و شرژ خورند. یهوه نیز آنان را از بهشت راند و گفت اینک آدم، نظر به دانستن نیک و بد چون یک تن از ما شد، مبادا که دست دراز کرده، از درخت زندگی میوه چیده، بخورد و تا ابد زنده ماند (عهد عتیق، سفر تکوین، فصل ۲۳، آیه ۲۲). درخت در کهن ترین تصویرش، درخت کیهانی غول پیکری است که رمز کیهان و آفرینش کیهان سات که زمین را به آسمان می پیوندد و گواه بر حسرت و دل تنگی و دورافتادگی از روزگاری است که زمین و آسمان نخست سخت به هم نزدیک بودند. هم چنین درخت کیهانی، وسیله دست یافته به طاق آسمان و دیدار خدایان و گفتگو با آنهاست و یادآور پرواز پرنده به سوی عالم اثیری یعنی گذار از عالم عین و شهادت به عالم غیب است. در توصیف درخت کیهانی می بینیم که نوک آن تمام سقف آسمان را پوشانده و ریشه هایش در سراسر زمین دویده است و شاخه های پهن و ستبرش در پهنه جهان گسترده است

(دوبوکور، همان، ص ۹، ۱۲). در بهگودگیتا وصف این درخت تخت عنوان درخت آفرینش موسوم به درخت پیپلی است که بیخ آن به سوی بالا و شاخه‌های آن رو به پایین است. هرکس که آن را بشناسد، به فرداها عالم است و هر که از این درخت بگذرد، به کمال مطلوب دست می‌یابد (بهگودگیتا، ترجمه محمد علی موحد، ص ۱۷۳، ۱۷۴). درخت کیهانی در این متن، نمایشگر عالم و مبین موقعیت بشر در جهان است (الباده، همان، ص ۲۶۶). زادسپرم نیز از آتش و روشنی ازلی یاد می‌کند که شاخه‌هایش بالا و ریشه‌اش در زمین است و از آن به هر پرهیزگار شاخه‌ای و به هر گناهکار ریشه‌ای می‌رسد (زادسپرم، همان، ص ۶۷). شمعدان هفت شاخه و درخت باژگون یا منوره در سنت یهودی نیز مبین این اعتقاد است که زندگانی از آسمان به زمین می‌آید و در زمین رخنه می‌کند و بدان تقدس می‌بخشد. هم چنین دانه به وصف درختی بهشتی پرداخته که نوکش در زمین فرو می‌رود و می‌روید. در قرون وسطی نیز انسان را غالباً به درختی وارونه تشبیه کرده‌اند که سرش با ریشه درخت و تن و اندام‌هایش با تنه درخت و شاخه‌هایش قیاس شده‌اند؛ به نحوی که زندگی از ریشه آن نشأت می‌گیرد و ریشه آن حاوی اکسیر طول عمر است (دوبوکور، همان، ص ۱۵، ۱۶). در زندبهمن یسن، درخت هفت شاخه یک ریشه نماد گیتی تصویر شده است (زند بهمن یسن، ص ۳). وصف درخت کیهانی با درختان بهشتی، طوبی و سدره در روایات اسلامی کاملاً مطابق است؛ چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (ابراهیم / ۲۴). اشاره به طوبی و توصیف درخت کیهانی در سخن نظامی نیز نمایان است:

«درخت سهی سایه در باغ شرع زمینی به اصل آسمانی به فرع»

(نظامی، شرف‌نامه، ص ۱۵)

«بهشت از حضرتش می‌عادگاهی است زباغ دولتش طوبی گیاهی است»

(همان، خسرو و شیرین، ص ۲۶۹)

«فرود آورد خسو را به کاخی که طوبی بود از ان فردوس شاخی»

(همان، ص ۱۱۸)

اعتقادات مذهبی درباره درخت در بسیاری از تمدن‌ها رواج دارد؛ چنان که مطابق عقیده هندوان، بودا در سی و شش سالگی هنگامی که زیر درخت انجیری نشسته بود، به حقیقت رسید و نام این درخت بعدها درخت دانش گردید (آریا، غلام علی، آشنایی با تاریخ ادیان، ص ۶۹). بنا به روایات تورات، موسی (ع) تجلی خداوند را به صورت آتش در میان درختی در کوه طور شاهد بود (عهد عتیق، سموت کی تیس، فصل ۳۳). هم چنین قرآن کریم می‌فرماید: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (قصص / ۳۰). هم چنین شهرت درخت مریم، در ادبیات فارسی، به دلیل روزمره مریم که با رطب ریز شدن درخت، او روزه‌اش را گشود. تقارن دانش و درخت مریم در شعر نظامی نیز یادآور درخت معرفت و درخت دانش در رمزگرایی‌های کیهانی است:

«ای نظامی مسیح تو دم توست دانش تو درخت مریم توست
چون رطب ریز این درخت شدی نیک بادت که نیک بخت شدی»

(نظامی، هفت پیکر، ص ۲۱)

«چو مریم روزه مریم نگه داشت دهان دروست از آن شگر که شه داشت
برست از چنگ مریم، شاه عالم چنانک آبستنان از چنگ مریم
درخت مریمش چون از بر افتاد زغم شد چون درخت مریم آزاد»
(همان، خسرو و شیرین، ص ۲۶۷)

یونانیان می‌گفتند در یادها، (Dryade) رب النوعی که نام دیگرش نمف (Numphe) است. در جنگل‌ها می‌زید و موکل درختان و نگاهبان بیشه‌زاران است؛ این موجودات در درخت سکنا دارند و مقدر بوده است که اقامت گاه ثابت این الهگان ظریف، زیر پوست درختان جنگلی باشد. در قرون وسطی نیز باور بر این بوده است که درخت، منزل پریان است؛ از این رو، در نزدیکی هر روستا، درخت پریان یافت

می شد که آن را با تاج گلی می آراستند و دختران جوان روستا در اطرافش به رقص و پای کوبی می پرداختند (دوبوکور، همان، ص ۱۹).

بعضی از اقوام نیز دعوی داشتند که در زمزمه برگ‌ها طنین آوای خدایان را می شنوند؛ از این رو، با شنیدن صدای برگ‌ها از آینده خبر می دادند و غیب گویی می کردند (همان، ص ۲۲). هم چنین تجربه مذهبی عامه مردم در تجلی خداوند در میان درخت مؤید این مطلب است. وفاداری درختی که پس از مرگ صاحبش می میرد نیز در اساطیر ژاپن قابل ذکر است (پیگوت، همان، ص ۲۰۹). در اساطیر بین النهرین درختان بر مرگ انکیدون می گریند (مک کال، هنریتا، اساطیر بین النهرین، ص ۶۱). این نمونه و شواهدی که خواهد آمد، همگی بیانگر جاندار پنداری (آنیمیزم) درخت هم چون سایر عناصر طبیعت است. فردوسی در داستان اسکندر از درخت سخنگویِ نرو ماده‌ای یاد می کند که دو بن دارد و این درخت، مرگ اسکندر را پیشگویی می کند:

کسی آن ندید آشکار و نهان
که چونان شگفتی نشاید نهفت
سخنگو بود شاخ بارن و بوی
چو روشن شود نرگویا شود
همان نامداران آن مرز و بوم
سخن کی سراید به آواز سخت؟
که از روز چون بگذرد نه زمان
که آواز او بشنود نیک بخت
بر او برگ چون مشک بویا شود
شگفتی چه پیش آید ای نیک بخت؟
ز رفتنت کوتاه شود داوری
کران جهان خواندش رهنمای

«شگفتی است ایدر که اندر جهان
درختی است یادر دو بن گشته جفت
یکی ماده و دیگری نرّ اوی
به شب ماده گویا و بویا شود
سکندر بشد با سواران روم
بپرسید زایشان که اکنون درخت
چنین داد پاسخ بدو ترجمان
سخنگوی گردد یکی زاین درخت
شب تیره گون ماده گویا شود
بپرسید چون بگذریم از درخت
چنین داد پاسخ کز او بگذری
چو زو برگذشتی نماندت جای

بسیابان و تاریکی آید به پیش
 نه کس دید از زمانه هرگز شنید
 همی راند با رومیان نیک بخت
 زمینش زگرمی همی بردمید
 زگوینده پرسید کاین پوست چیست؟
 چنین داد پاسخ بدو نیک بخت
 چو باید پرستندگان را خورش
 چو خورشید بر تیغ گنبد رسید
 که آمد زبرگ درخت بلند
 بترسید و پرسید زآن ترجمان
 چنی برگ گویا چه گوید همی
 چنین داد پاسخ که ای نیک بخت
 که چندین سکندر چو پوید به دهر
 زشاهیش چون سال شد بر دو هفت
 سکندر زدییده ببارید خون
 از آن پس به کس نیز نگشاد لب
 سخنگوی شد برگ دیگر درخت
 چه گوید همی این دگر شاخ گفت
 چنین داد پاسخ که این ماده شاخ
 از آن فراوان نگنجی همی
 تو را از گرد جهان گشتن است
 نماندت ایدر فراوان درنگ

به سیری نیامد کس از جان خویش
 که دام و دد و مرغ برره پرید
 چو آمد به نزدیک گویا درخت
 ز پوست ددان خاک پیدا ندید
 ددان را بر این گونه درنده کیست؟
 که چندین پرستنده دارد درخت
 زگوشه ددان باشدش پرورش
 سکندر زیلا خروشی شنید
 خروشی پر از سهم و ناسودمند
 که ای مرد بیدار نیکی گمان
 که دل را به خوناب شوید همی؟
 همی گوید ای برگ شاخ درخت
 که برداشت از نیکویهاش بهر
 زتخت بزرگی بیایدش رفت
 دلش گشت پر درد از رهنمون
 پر از غم همی بود تا نیم شب
 دگر باره پرسید از آن نیک بخت
 سخنگوی بگشاد راز از نهفت
 همی گوید اندر جهان فراخ
 روان را چرا بر شگنجی همی
 کس آزدن و پادشا کشتن است
 مکن روز بر خویشتن تار و ننگ...»

چنان که گذشت، این داستان مؤید اعتقادات اقوام در غیب‌گویی و خبر دادن از آینده توسط درخت است. هم چنین مبین جاندار پنداری آن در میان دیگر عناصر است. در داستان سیاوش نیز فردوسی رویدن درخت از مرگ مظلومانه سیاوش را خاطر نشان می‌سازد که این مطلب نیز بیانگر جاندار پنداری درخت است:

«ز خاک که خون سیاوش بخورد به ابر اندر آمد درختی زگرد
نگاریده بر برگ‌ها چهر او همی بوی مشک آمد از مهر او»

(فردوسی، ج ۳، ص ۱۷۰)

برخی از درختان، وجهه اساطیری قوی‌تری نسبت به سایرین دارند؛ چنان که درباره سرو روایات اسطوره‌ای نقل شده است. چینیان درباره سرو گفته‌اند روان این درخت سخنگوست و فرورفته‌ترین ریشه آن هزار سال قدمت دارد و مایه طول عمر آدمی است. دوبرکور نیز درخت سرو را رمز جاودانگی و نامیریایی می‌داند (دوبرکور، همان، ص ۳۵). به روایت عهد عتیق، خانه خداوند به دستور او از درخت سرو آزاد (توسط داوود) بنا می‌شود (عهد عتیق، کتاب دوم تواریخ ایام، باب ۲۲، آیه ۴). و خداوند به داوود می‌گوید: «تو را پیشوای قوم بنی اسرائیل کردم و هر جا رفتی، با تو بودم و به جهت قومت مکانی تعیین کردم و ایشان را غرس کردم تا در مکان خود ساکن شده، باز متحرک نشوند (همان، کتاب اول تواریخ ایام، باب ۱۷۰، آیه ۱-۹). چنان که می‌بینیم در اینجا سرو، نماد ثبات و جاودانگی در مکانی است که خداوند پایداری آن را خواستار است. در متون ادبی ما علاوه بر اشاراتی که به سدره و طوبی (درختان کیهانی) رفت، بیش از همه، درخت سرو مورد توجه قرار گرفته است:

«دو سرو آن دو بازوی چرخ بلند کز او نیمه شاداب و نیمی نژند
بر او مرغ پَران چو خورشید دان جهان را از او بیم و امید دان»

(فردوسی، ج ۱، ص ۲۲۲)

«به زیر یکی سرو رفتم به خواب
که تا سایه دارد مرا زآفتاب»
(همان، ج ۵، ص ۲۶)

«یکی سرو آزاده بود از بهشت
نَبَشْتی بِرِزادِ سَرو سَهی
گُوا کرد مر سرو آزاد را
چو چندی بر آمد بر این سالیان
چنان گشت آزاد سرو بلند
چو بسیار برگشت و بسیار شاخ
چهل رش به بالا و پهنا چهل
فرستاد هر سو به کشور پیام
زمینو فرستاد زی من خدای
کنون هر که این پند من بشنوید
بگیرید پند از در زردهشت
به بُرز و فرّ شاه ایرانیان
در آیین پیشینیان مَنگَرید
سوی گنبد آذر آرید روی
پراکنده فرمانش اندر جهان
همه نامدارن به فرمان اوی
پرستش کده گشت زان سان که پشت
بهشتیش خوان آرندانی همی
چرا کش نخوانی نهال بهشت
بسه پیش در آذر آن را بکشت
که پذیرفت گشتاسپ دین بهی
چنین گستراند خرد داد را
مر آن سرو استبرگشتش میان
که برگرد او برنگشتی کمند
بکرد از بر او یکی خوب کاخ
نکرد از بنه اندر او آب گل
که چون سرو کشر به گیتی کدام
مرا گفت زاینجا به مینو گرای
پیاده سوی سرو کشر روید
به سوی بت چین بدارید پشت
ببندید کشتی همه بر میان
بر این سایه سروین بنگرید
به فرمان پیغمبر راست گوی
سوی نامداران و سوی مهان
سوی سرو کشر نهادند روی
بسبب اندر او دیو را زردهشت
چرا سرو کشرش خوانی همی
که شاه کیانش به کشر بکشت؟»
(همان، ج ۶، ص ۶۹-۷۱)

نتیجه:

درخت نماد کهن نسل بشری است و درخت آفرینش نمودار تمثیلی موقعیت بشر در جهان است. از سوی دیگر در ادبیات فارسی به جنبه‌های تمثیلی درخت به کرات اشاره شده و درخت جایگاه مهمی در سمبل‌های ادبی ما دارد.

منابع:

- ۱- آریا، غلام علی، آشنایی با تاریخ ادیان، موسسه فرهنگی و انتشاراتی پایا، ۱۳۷۶.
- ۲- الیاده، میرچا، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، سروش، ۱۳۷۲.
- ۳- بهگودگیتا (سرود خدایان)، ترجمه محمد علی موحد، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۴.
- ۴- پیگوت، ژولیت، اساطیر ژاپن، ترجمه باجلان فرخی، نشر اساطیر، ۱۳۷۳.
- ۵- دوبوکور، مونیک، رمزهای زنده جان، ترجمه جلال ستاری، نشر مرکز، ۱۳۷۳.
- ۶- زادسپرم، گزیده‌های زادسپرم، ترجمه دکتر محمد تقی راشد محصل، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
- ۷- زند بهمن یسن، ترجمه دکتر محمد تقی راشد محصل، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
- ۸- عطار، فریدالدین، مطنق الطیر، به اهتمام دکتر سید صادق گوهرین، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- ۹- عهد عتیق (کتاب مقدس تورات)، انجمن پخش کتب مقدس در میان ملل.
- ۱۰- فردوسی، شاهنامه، ج ۱-۹، چاپ مسکو، ۱۹۶۶.
- ۱۱- فرنبح دادگی، بندهشن، ترجمه دکتر مهرداد بهار، توس، ۱۳۶۹.
- ۱۲- قرآن کریم.
- ۱۳- مک کال، هنریتا، اسطوره‌های بین‌النهرینی، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، ۱۳۷۵.
- ۱۴- نظامی، خمسه نظامی، به اهتمام مرحوم استاد وحید دستگردی، امیر کبیر، ۱۳۶۲.

